

تشیان

شماره ۵۷

سال یازدهم فوریه ۲۰۱۰



مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۷، سال یازدهم، فوریه ۲۰۱۰

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● شاگرد ساختن نوایمانان

بخش پنجم: گامهایی برای برقراری مجدد رابطه صمیمی با خدا (تت استیوآرت)

● آزادی در مسیح

بخش اول: تعریف آزادی (هندریک شانظریان)

● رهبر خدمتگزار

بخش ششم: رهبر خدمتگزار تعلیم‌پذیر است (تت استیوآرت)

● خدای عهدعتیق و خدای عهدجدید (آرمان رُشدی)

دفتر مجله:

Talim Ministires, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

سخنی از سردبیر

مجله "شبان" با این شماره، وارد یازدهمین سال خدمت خود به کلیسای فارسی‌زبان می‌گردد. جای خوشوقتی است که بخشی از برکاتی را که خدا بر این مجله کوچک عطا کرده با شما در میان بگذاریم. شماره اول مجله تنها به ۸۷ مشترک ارسال شد، اما امروز این مجله برای بیش از ۲۵۰ مشترک در ۲۵ کشور مختلف ارسال می‌شود. علاوه بر آن، بخش بیشتری از خوانندگان ما مجله را در دو سایت مختلف می‌خوانند، یعنی www.Talimministries.com و www.Farsinet.com.

در طول حیات این مجله، شاهد بوده‌ایم که سازمانهای مسیحی مختلف با یکدیگر آشنا شده‌اند. با توسعه تعداد خوانندگان، شبکه دوستانمان نیز توسعه یافته که ما را با افراد و سازمانهای مختلف مرتبط ساخته است. برای بسیاری از آنانی که در جاهای دور دست خدمت می‌کنند، مجله شبان احساس تعلق به کلیسای فارسی‌زبان را به وجود آورده است. ما توانسته‌ایم بسیاری از علمای الهی و نوشته‌های ایشان را معرفی کنیم که بسیاری از خوانندگانمان از طریق دیگری نمی‌توانستند با ایشان آشنا شوند. گاه از رهبران جلسات خانگی می‌شنویم که چطور از مجله ما برکت یافته‌اند. یکی از رهبران گزارش داده که صدها نسخه از مجله تهیه کرده و در اختیار افراد قرار داده است. رهبری دیگر گفته که از مطالب مجله برای تهیه پیامهای استفاده کرده است. در طول سالیان متمادی، نامه‌هایی دریافت داشته‌ام از اینکه افراد با خواندن مجله تشویق شده‌اند به مطالعه الهیات بپردازند. ما بحث‌هایی را در باره موضوعات الهیاتی مهم مطرح کرده‌ایم که کلیسا با آن روبرو است و وظیفه خود می‌دانیم باز به مجهز ساختن خادمین برای خدمتی مؤثرتر ادامه بدهیم.

در این شماره، نویسنده جدیدی را معرفی می‌کنیم، یعنی کشیش هندریک شانظریان را که مجموعه‌ای را در باره "آزادی در مسیح" آغاز می‌کنند. دعا می‌کنم که این شماره مفید و الهام‌بخش واقع شود.

کشیش تت

شاگرد ساختن نوایمانان

بخش پنجم: گامهایی برای برقراری مجدد رابطه صمیمی با خدا

از کشیش تَت استیوارت

بزرگترین امتیازی که خدا به ما می‌دهد این است که او را بشناسیم و در هر وقت و هر جا به واسطه خون گرانبهای پسرش عیسی مسیح با او رابطه روحانی و صمیمی داشته باشیم. هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند آن آرامش و شادی‌ای را توصیف کند که از قلب کسی جاری می‌شود که غرق در پرستش و ستایش خداوند عیسی است! این حضور مسیح در ما است که به ما برای شهادت دادن شجاعت می‌بخشد، و در برابر آتش آزارها شهامت عطا می‌کند. برای اطاعت از خدا و رشد در تقدس قدرت دیگری نیست جز پر بودن از روح القدس. بر عکس، وقتی صمیمیت با خدا از دست می‌رود، ایماندار احساس خلأ می‌کند. مانند این است که شخص بعد از گذراندن وقت با خانواده و دوستان، به خانه‌ای خالی وارد شود. مانند این است که شادی از دل انسان می‌رود و اضطراب و نگرانی جایش را می‌گیرد.

دلایل این حالات را در شماره قبل بررسی کردیم و گفتیم که علت آنها گناهایی است که اعتراف نشده‌اند و روح القدس را محزون می‌سازند (افسیان ۴: ۳۰). به همین ترتیب، مقاومت با دعوت خدا نیز باعث خاموش شدن روح القدس می‌گردد (اول تسالونیکیان ۵: ۱۹). از دست دادن صمیمیت با خدا نشانه از دست دادن نجات نیست، کما اینکه بعضی چنین تعلیم می‌دهند، بلکه از دست رفتن مشارکت است. وقتی نوایمانان را شاگرد می‌سازید، مهم است به ایشان تعلیم دهید که وقتی در گناهی می‌افتند ناامید نشوند. نوایمانانی که به درستی تعلیم نگرفته‌اند، ممکن است نتیجه بگیرند که چون شادی خود را از دست داده‌اند، نجات را نیز از دست داده‌اند. آیه مهمی که باید برای ایشان خواند این است: ”ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفיעی داریم نزد پدر، یعنی عیسی مسیح عادل.“ (اول یوحنا ۲: ۱). خدا در رحمت خود راهی برای بازگشت از احساس خلأ و تقصیرکاری فراهم ساخته است، از احساس‌هایی که در اثر گناه به وجود می‌آیند. حال توجه شما را به گامهایی که خدا در کلامش برای برقراری مجدد رابطه با او تجویز کرده جلب می‌کنم.

گام اول: تصدیق گناه

داود در مزمو ۳: ۵۱ می‌گوید: ”زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است.“ داود اعتراف می‌کند که گنااهش بر او فشار وارد می‌آورد و اینکه دقیقاً می‌داند گنااهش چیست. از این

رو، ضروری است که وقتی به حضور خدا اعتراف می‌کنیم، گناهان خود را به طور مشخص تشخیص دهیم. اگر همسرتان از شما دلگیر است که او را در کلیسا در حضور دوستانش تحقیر کرده‌اید، اعترافی کلی به اینکه شخص کاملی نیستید کاری از پیش نمی‌برد. آنچه او نیاز دارد، این است که آن عمل خاص را که باعث جریحه‌دار شدن او شده تصدیق کنید. حس الزامی که روح‌القدس ایجاد می‌کند بسیار مشخص است، زیرا داود دقیقاً می‌دانست خطایش چیست. به‌هنگام شبانی نوایمانان مراقب باشید که دلایل نادرست بسیاری برای اعتراف کردن به گناه هست، مانند فشار دیگران یا شرمسار بودن از ایشان. اما داود در مزمور ۴:۵۱ نشان می‌دهد که انگیزه درست از اعتراف به گناه چیست. می‌گوید: ”به تو و به تو تنها گناه ورزیده‌ام.“ در وهله اول ممکن است تعجب کنیم که چرا گناه کردن در حق کسی دیگر می‌تواند در واقع به معنی گناه کردن در حق خدا باشد. اما معنی دقیق این آیات همین است. هر گناهی در نهایت در حق خدا انجام می‌شود و نتیجه گناه از دست دادن مشارکت با او است. راه بازگشت این است که با فروتنی گناهان خود را در حق خدا تشخیص دهیم. هیچ بهانه‌ای قابل قبول نیست! هیچ کس را نیز نمی‌توان مقصر دانست! تنها باید صادقانه گناه خود را تصدیق کنیم.

گام دوم: اندوه برای گناه

پولس در رساله دوم خود به قرننتیان (۱۰:۷) می‌فرماید: ”غمی که برای خدا است منشأ توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست. اما غم دنیوی منشأ موت است.“ شخص ممکن است به دلایل مختلف برای گناه خود غصه بخورد. به یاد دارم در یک جلسه پرستشی، خانمی که گناه کرده بود، با صدای بلند و حرکات تند گریه می‌کرد. شبان کلیسا بر اساس نمایش احساسی آن خانم، توبه او را واقعی اعلام کرد. بعداً فرصت پیدا کردم تا با این خانم مشاوره داشته باشم، و هر چه بیشتر به گفته‌های او گوش کردم، بیشتر برایم روشن شد که غمی که در کلیسا نشان داده بود در اثر این اعتقاد بود که خدا او را تنبیه می‌کند و اشکهای او نه در اثر غم، بلکه در اثر خشم بود. وقتی گناه می‌کنیم، ممکن است دلایل بسیاری برای اندوه وجود داشته باشد. بعضی اندوهگین می‌شوند به خاطر عواقب وخیمی که گناهشان بر ایشان وارد ساخته است. مردی را در زندان ملاقات کردم که در تمام مدتی که با او بودم می‌گریست، زیرا اگر در زندان بود به این دلیل نبود که برای گناهان بسیارش اندوهگین بود. بعضی نیز اندوهگین‌اند چرا که می‌بینند گناهشان چه لطمه‌ای به دیگران زده است. عده‌ای نیز به‌خاطر شرم از گناهشان اندوهگین‌اند.

به‌هنگام کار با نوایمانان باید به ایشان کمک کنیم بدانند که غم نادرست منتهی به موت می‌شود. ایشان باید بدانند که غصه خوردن شفا پدید نمی‌آورد مگر آنکه ایشان را به صلیب مسیح هدایت کند. غم واقعی و الهی ما را به صلیب مسیح هدایت می‌کند که در آنجا به یاد می‌آوریم که چه بهای کاملی برای ما پرداخت شده و با غمی واقعی به خدا روی می‌آوریم که وعده داده: ”اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.“ (اول یوحنا ۱:۹). وقتی به گناهان خود با غمی

الهی اعتراف می‌کنیم، خدا ما را باز می‌گرداند و نور او در روح ما می‌تابد و بار دیگر با او در صلح زندگی می‌کنیم و حضور شیرین او به ما یادآوری می‌کند که با شکستن احکام او و پیمودن راه خود چه چیزی را از دست داده بودیم. هر بار که گناه می‌کنیم و بازگشت می‌نماییم، قدرت گناه را در زندگی خود سست‌تر می‌سازیم و در وابستگی بیشتر به مسیح رشد می‌کنیم.

گام سوم: ماندن در مسیح

عیسی در یوحنا ۱۵:۵ می‌فرماید: ”من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد، زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.“ کلید بازگشت به وضعیت نخستین، ”ماندن“ است، و ماندن یعنی متصل بودن، مانند شاخه‌ای که به تاک متصل است. در این صورت، حیات از تاک به شاخه جریان می‌یابد. وقتی گناه می‌کنیم، این اتصال قطع می‌شود، اما وقتی از گناه خود توبه می‌کنیم و به سوی مسیح باز می‌گردیم و بخشایش او را دریافت می‌نماییم، اتصال دوباره برقرار می‌گردد. عیسی این حق انتخاب را به ما می‌دهد، زیرا می‌فرماید: ”آنکه در من می‌ماند.“ پس باید مشتاق آن خوشی باشیم که از ماندن در او حاصل می‌شود، نه مشتاق لذت‌های گناه که موجب موت می‌گردد. وقتی به سفر زندگی‌ام با مسیح نگاه می‌کنم، می‌توانم ببینم که در اوائل می‌کوشیدم گناه نکنم چون معتقد بودم به‌خاطر آن مجازات خواهم شد؛ اما این کافی نبود تا مرا به خداوند وفادار نگاه دارد. وقتی در ادراک خود رشد کردم، توانستم پی ببرم که بزرگترین شادی من همانا صمیمیت با مسیح است. اینجا بود که شروع کردم به نفرت از گناه، زیرا دیدم چه لطمه‌ای بر رابطه من با او وارد می‌سازد. وقتی به دیگران کمک می‌کنید که از گناه باز گردند، به ایشان تعلیم دهید هر روزه از طریق مطالعه کلام خدا و تسلیم به اراده روح‌القدس، در مسیح بمانند.

آزادی در مسیح

نوشته کشیش هندریک شانظریان

بخش اول: تعریف آزادی

آزادی یکی از موهبت‌های الهی است و در طول تاریخ، آدمی در حفظ یا به‌دست آوردن مجدد آن از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. موضوع آزادی را می‌توان از نظر سیاسی، اجتماعی، فردی و بسیاری جوانب دیگر مورد بحث و گفتگو قرار داد. در این سری از مقالات موضوع «آزادی در مسیح» را از ابعاد مختلف مورد بررسی خواهیم داد. این سری از مقالات خلاصه‌ای است از سری دروس «آزادی در مسیح» به قلم ریک میلر که سال گذشته کتابچه‌های آن را برای استفاده در گروه‌های کوچک ترجمه کردم و شخصاً این سری از دروس را هم برای خود و هم شاگردانم بسیار سودمند یافتیم. امید است که این مقالات برای همکاران مثر ثمر باشد و آنها را تشویق کند تا این موضوع را با جدیت بیشتری در کلیساها و گروه‌های خانگی خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهند.

ولی واقعاً «آزاد» بودن چه معنایی دارد؟

به نظر عده‌ای «آزادی عبارتست از اینکه بتوانی هر وقت هر کاری را که می‌خواهی انجام دهی.» در این شماره سعی خواهیم کرد مفهوم «آزادی در مسیح» را مورد بررسی قرار دهیم.

تعلیم کلام خدا

بهبتر است قبل از هر چیز ببینیم کلام خدا در باره این موضوع چه می‌گوید؟ در ابتدا بهتر است بدانیم آیا در کلام خدا «آزادی» و «مسیح» واقعاً ارتباطی با هم دارند یا خیر، چون در زندگی بسیاری از کسانی که خود را مسیحی می‌دانند هیچ اثری از آزادی دیده نمی‌شود و گویا هرگز آزادی را تجربه نکرده‌اند.

در غلاطیان ۵: ۱ می‌خوانیم: «مسیح ما را آزاد کرد تا آزاد باشیم. پس استوار بایستید و خود را دیگر گرفتار یوغ بندگی مسازید». پولس رسول نیز در رومیان ۸: ۱ و ۲ در باره آزادی از قانون مرگ و گناه سخن می‌گوید: «اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد.» مسیح در یوحنا ۸: ۳۱-۳۶ می‌فرماید: «... پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود...»

کلام خدا بسیار روشن است. عیسی آمد تا ما را از قدرت کنترل‌کننده گناه آزاد سازد، زیرا قدرت گناه برتر از قوت ما است، ولی آن هرگز از مسیح قدرتمندتر نیست. قانون روحانی کشنده‌ای در زندگی آدمی در کار است: «گناه مرگ به بار می‌آورد.» حزقیال نبی چنین می‌گوید: «هر کس که گناه ورزد او خواهد مرد» (۱۸: ۴). این قانونی است که پولس رسول آن را «قانون گناه و مرگ» نامیده است.

مانند قانون جاذبه

این قانون مانند قانون جاذبه است، که بر تمام ساکنان روی کره زمین حاکم است. تنها راه رهایی از قانون و کشش جاذبه زمین، توسل به قانونی فراتر از آن مانند قانون آیرودینامیک یا قانون پرواز است. سوار یک هواپیمای جت که عازم اروپا است بشوید و مادامی که در داخل هواپیما هستید از قانون جاذبه آزاد هستید. به همین ترتیب، وقتی در عیسی مسیح هستید (همانطور که هر ایمانداری در مسیح است)، بر قانون گناه و مرگ غلبه دارید! این یک قانون حیات‌بخش است! در مسیح از مجازات مرگ، که ثمره گناهکار بودن است، آزاد هستید؛ شما بخشیده شده‌اید! و در زندگی روزمره شما این امکان وجود دارد که عاری از قدرت کنترل‌کننده گناه زندگی کنید. عیسی در یوحنا ۸: ۳۱-۳۶ بیان می‌کند که برای آزاد زیستن باید: الف) در کلام خدا بمانید، و ب) خود عیسی مسیح باید عمل کند تا آزادی را به زندگی شما به ارمغان بیاورد.

حضور مسیح و کلام او در ما

اگر فردی اجازه دهد که روح مسیح آزادی را به قلب او بیاورد ولی در کلام خدا نماند، چه اشکال یا اشکالاتی ممکن است پیش بیاید؟ اگر فردی جهت کسب آزادی بطور مداوم کلام خدا را مطالعه کند، ولی با عیسی مسیح رابطه نزدیکی نداشته باشد، چه اشکالاتی ممکن است پیش بیاید؟ این سؤالات مسائلی تئوریک نیستند! افراد زیادی همیشه در یکی از این موقعیت‌های افراطی و متضاد قرار دارند. نفر اول احتمالاً غیرت زیادی برای مسیح و هدایت روح‌القدس دارد، ولی خطر فریب همیشه او را تهدید می‌کند، زیرا کلام خدا به فراوانی در ذهن و قلب او ساکن نیست. فرد دوم به آسانی به فردی سرد، سنگدل، مغرور تبدیل خواهد شد که مدام دیگران را داوری می‌کند، فردی که مملو از دانش کلام خدا است ولی دارای قلبی است که با لمس پر از رحمت مسیح رثوف و مهربان هیچ‌آشنایی ندارد.

به احتمال زیاد قبلاً این گفته را شنیده‌اید: «حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» در واقع در تالارهای آموزش عالی بسیاری از دانشگاه‌ها این جمله حکاکی یا نصب شده است. ولی سخن مسیح در مورد آموزش عالی و کسب دانش نیست. اگر گفته‌های عیسی در یوحنا ۸: ۳۱-۳۶ را با در نظر گرفتن زمینه این آیات و به دقت بخوانیم، آشکار است که عیسی در باره آزادی از کنترل و تسلط گناه بر زندگی ما صحبت می‌کند که توسط شخص او ایجاد می‌شود. مدارک دانشگاهی و الهیاتی خوب هستند، ولی بدون حضور مسیح، دانش باعث لاف زدن و غرور می‌شود، ولی محبت مسیح باعث بنا می‌شود و ما را فروتن نگه می‌دارد.

آزادی و نگرش ما در باره زندگی مسیحی

یک عقیده اشتباه

برای تعداد زیادی از مسیحیان زندگی مسیحی عبارتست از: «تلاش و کوشش فراوان برای اطاعت از فرمانهای خدا.»

اخیراً، سازمان «آزادی در مسیح»، با گروه پژوهشی «جورج بارنا» که مطالعه‌ای در مورد ایمانداران مسیحی انجام داده است، تماس حاصل کرد. ۸۲٪ از کسانی که در این مطالعه شرکت کرده بودند با این جمله موافقت کرده‌اند و ۵۷٪ از آنان نیز با این جمله شدیداً موافق بوده‌اند.

واقعیت این است که این تعریف در باره زندگی مسیحی دارای اشکالاتی جدی است. چرا؟ زیرا این تعریف فاقد اجزاء بسیار مهمی است، مانند: عیسی، روح‌القدس، ایمان (اعتماد)، فیض، رابطه، محبت... در واقع، این جمله به هیچ وجه زندگی مسیحی را توصیف نمی‌کند. این جمله بیان‌کننده رستگاری از طریق اعمال (legalism) است. در این نگرش تعلیم داده می‌شود که فرد باید سخت تلاش کند و امور را آنقدر خوب انجام دهد تا خدا او را واقعاً دوست داشته باشد و او را بپذیرد. در این سیستم اعتقادی فرد باید موانع زیادی را پشت سر بگذارد تا توجه خدا را جلب کند یا خدا لطف خود را از او دریغ نکند. لازمه این سیستم اعتقادی تلاش فراوان است و نه توکل بر خداوند تا در ما و توسط ما کار کند تا بتوانیم مانند یک مسیحی زندگی کنیم.

کسی که چنین باوری داشته باشد نه تنها فردی شاد نخواهد بود که به راحتی خدا را پرستش کند و جویای او باشد و او را محبت کند، بلکه فردی پر از اضطراب، احساس گناه و شرم خواهد بود که مدام برای خدا و مردم در حال نمایش است و این باعث رنجش روح او خواهد بود. دقت کنید که یک نگرش نادرست چه تأثیری دارد و چقدر احتیاج داریم که حقیقت ما را آزاد سازد. آیا می‌توانید تصور کنید چه اتفاقی خواهد افتاد اگر همان فردی که معتقد به دروغ رستگاری از طریق نیکوکاری است ناگهان ایمان بیاورد که زندگی مسیحی عبارت است از: «رابطه‌ای با خدا بر اساس اعتماد و محبت به واسطه عیسی مسیح، که در نتیجه آن فرد با اشتیاق خدا را پرستش می‌کند و مطیعانه و با قوت روح‌القدس او را خدمت می‌کند، و می‌داند که او فرزند محبوب خدا است که به فیض او کاملاً پذیرفته شده است، و نه به واسطه اعمال خود.»

تعریف درست آزادی

چنین فردی در مسیر لذت بردن از آزادی در مسیح وارد شده است. بنابراین می‌توان «آزادی در مسیح» را چنین تعریف کرد: «آزادی در مسیح عبارتست از داشتن اشتیاق فراوان و قدرت لازم برای زیستن با خدا، غلبه بر قوت گناه، غلبه بر تاثیرات منفی فرهنگ حاکم و دروغهای شیطان. این آزادی از طریق توبه، تجدید افکار بوسیله حقیقت و در قدرت روح مقدس عیسی مسیح میسر می‌گردد. این آزادی نتیجه رابطه‌ای استوار و مبنی بر محبت و اعتماد است که به عنوان فرزندان با خدای فیض داریم.»

آزادی از چه چیزها؟

حال باید درک کنیم که تا زمانی که در این دنیا هستیم هرگز این وضعیت را بطور ۱۰۰٪ تجربه نخواهیم کرد. ولی آیا لذت‌بخش خواهد که هر روزه چنین وضعیتی را بیشتر در زندگی خود تجربه کنیم؟ آیا حقیقتاً این انتظاری نیست که از زندگی خود دارید؟ آیا لذت بخش خواهد بود که بتوانیم بر موارد زیر غلبه یابیم؟

- اخلاقیات منفی، نگرش منتقدانه و منفی .
- رقابت و افکار وسواسی که آرامش را از ما می‌گیرند.
- فوران خشم و غضب از درون ما که باعث ناراحتی اطرافیان و جریحه‌دار شدن افرادی می‌شود که دوستشان داریم.
- افکار تیره و خفه‌کننده و انتقام‌آمیز که قلب ما را تلخ می‌کنند.
- نگرانیها و اضطراب که شادی را از ما می‌گیرند.
- ترسهایی که ما را فلج می‌کنند و نمی‌گذارند در جستجوی زندگی‌ای باشیم که براساس ایمان بنا شده و از آن لذت می‌بریم.
- بی تفاوتی، تنبلی و نداشتن انگیزه که زندگی مسیحی را خسته‌کننده و هر چیز دیگر را هیجان‌انگیز به تصویر می‌کشد.
- روحیه بحث و جدل و ستیزه‌جویی که میان ما و آنانی که دوستشان داریم جدایی و تفرقه ایجاد می‌کند.
- بیش از حد مشغول بودن، و انگیزه‌ها و آرزوهای مادی‌گرایانه داشتن، که ممکن است واقعاً زندگی خوبی برای ما فراهم کنند ولی از درون ما را به تحلیل می‌برند و احساس تنهایی به همراه می‌آورند.
- خواب و خیال و تصوراتی که ما را به دنیای غیرواقعی سوق می‌دهند و دنیای واقعی را کند و راکد می‌گرداند.
- اعتیادها و وابستگیها، عادت‌ها و مشکلات دیگری که به شما زیان می‌رسانند.
- مسیح آمد تا اسیران را آزاد سازد. شاید ما یکی از کسانی باشیم که او می‌خواهد به آنان آزادی بخشد. چشمان خدا بر روی ما است، نه برای اینکه ما را محکوم کند (رومیان ۸: ۱)، بلکه تا ما را رها سازد. فقط باید به او اجازه دهیم تا کار خود را در زندگی ما انجام دهد. آیا این اجازه را به او خواهید داد؟
- دعوت می‌کنم تا به عنوان خادمین این حقایق را مستمراً یادآوری کنیم و اعضای کلیسا و شاگردان خود را یاری کنیم تا هر روز بیش از پیش این آزادی را تجربه کنند.

رهبر خدمتگزار

بخش ششم: رهبر خدمتگزار تعلیم‌پذیر است

نوشته کشیش تَت استیوارت

در این مجموعه از مقالات، هدف من این بوده که الگویی از رهبری به دست دهم که منطبق باشد بر زندگی و تعالیم خداوند ما عیسی مسیح. یقین دارم که روش رهبری خادمین مسیحی تأثیر عمیقی بر رشد روحانی گله ایشان دارد. عیسی رهبری بود تجسم‌یافته و وقتی یوحنا رسول شرح می‌دهد به چه دلیل به او ایمان دارد، به آنچه "دیده" و "لمس کرده" اشاره می‌کند (اول یوحنا ۱: ۱). قدرت تعالیم عیسی زمانی در زندگی ما جاری می‌شود که از طریق مطالعه کلام خدا و کار درونی روح القدس، با او ارتباط شخصی برقرار سازیم. اگر با دقت زندگی مسیح را مطالعه کرده باشید، قطعاً پی برده‌اید که او گرچه خدا بود، اما روحی فروتن و تعلیم‌پذیر داشت. در ابتدای انجیل لوقا می‌خوانیم که عیسی در حکمت رشد می‌کرد. این نکته به روشنی نشان می‌دهد که عیسی در سفر بشری خود می‌بایست حکمت را بیاموزد و به دست آورد. در موقعیت‌های دیگر می‌بینیم که عیسی با پدر وقت می‌گذراند و مطیع اراده او بود. کتاب مقدس آنچه را که در زندگی عیسی می‌بینیم تأیید کرده، تعلیم می‌دهد که برخوردار از روحیه‌ای تعلیم‌پذیر تا چه حد برای همه جنبه‌های زندگی مسیحی حیاتی است.

امیدوارم در ذهنتان شکی وجود نداشته باشد که اگر می‌خواهید خادم مفیدی برای مسیح باشید، باید مانند سلیمان طالب بصیرت باشید و برای دریافت فهم و حکمت نزد او فریاد بر آورید (امثال ۳: ۲). اشتیاق شما برای یادگیری نباید تنها به منظور تعلیم دادن به دیگران باشد، بلکه برای آنکه معلمی بشوید که سیرت خداوندان را منعکس سازد.

چرا باید تعلیم‌پذیر باشیم

اجازه بدهید سه دلیل مهم را ذکر کنم که نشان می‌دهند چرا باید فراگیرنده کلام خدا باشیم.

به منظور تقدیس شخصی

نخست آنکه تقدیس شخصی‌تان وابسته به آن است. عیسی چنین دعا کرد: "ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است." (یوحنا ۱۷: ۱۷). ما نه تنها باید در کلام خدا عمیق شویم، بلکه باید بگذاریم کلام

خدا در عمق قلب ما جا بگیرد. وقتی جوان بودم، معلمی داشتم که می‌گفت آنانی که در پی تجربیات روحانی با روح‌القدس هستند، ممکن است دچار غرور شوند؛ آنانی که تنها به مطالعه کتاب‌مقدس می‌پردازند تا اطلاعات کسب کنند، ایماندارانی خشک می‌شوند؛ اما آنانی که کتاب‌مقدس را با قدرت روح‌القدس مطالعه می‌کنند، قطعاً رشد خواهند کرد.

به منظور شهادتی مؤثر

دلیل دوم این است که شهادت شما وابسته به آن است. پولس می‌نویسد که ما باید عطر خوشبوی مسیح باشیم (دوم قرنتیان ۲:۳). ما فقط زمانی می‌توانیم رایحه مسیح را بدهیم که در اطاعت از احکام خدا زندگی کنیم و در اثر آن، سیرتمان تغییر کند.

به منظور خدمتی مؤثر

و دلیل سوم آنکه موعظه و تعلیم شما وابسته به این است که دائماً مایل باشید فراگیرنده‌ای تعلیم‌پذیر باشید. پولس به تیموتائوس نصیحت کرد که واعظی باشد که کلام خدا را به‌خوبی به‌جا می‌آورد (دوم تیموتائوس ۲:۱۵). کارآمدترین واعظین آنانی هستند که فراگیرنده‌ای سرسپرده هستند. اخیراً به موعظه‌ای گوش می‌کردم که متأسفانه مشخص بود واعظ وقت زیادی برای آماده کردن آن صرف نکرده است. به‌جای آن، داد و فریاد سر می‌داد و گفته‌های خود را دائماً تکرار می‌کرد. واعظ برای آنکه سخنانش کسالت‌بار و نامربوط نباشد، باید وقت زیادی به مطالعه و آماده کردن موعظه اختصاص دهد. در اینجا مجال آن نیست که به مسأله تهیه موعظه بپردازیم، اما از آنجا که موعظه و تعلیم در خدمت اهمیت فراوان دارد، فقط این را ذکر کنم که تنها پیامهایی می‌توانند در زندگی دیگران تغییر ایجاد کنند که برخاسته از عمل عمیق خدا در زندگی خودمان باشند.

چگونه تعلیم‌پذیر باشیم

کتاب‌مقدس به‌روشنی نشان می‌دهد که خدا می‌خواهد چگونه بیاموزیم. پولس رسول در نامه خود به تیموتائوس اظهار می‌دارد که نتیجه تعلیم کتاب‌مقدس تربیت شدن در عدالت است تا بتوانیم به هر عمل نیکو آراسته شویم (دوم تیموتائوس ۳:۱۶-۱۷). در همین آیات، پولس سه گام برای یادگیری ارائه می‌دهد که باید آنها را درک کنیم و به کار ببندیم.

تسلیم شدن به تعلیم

نخستین گام، تسلیم شدن به تعلیم کلام خدا است، با این اطمینان که آن حقیقت است. خادم تعلیم‌پذیر باید شروع کند به تشخیص اینکه چگونه خودش با حقیقت مقاومت می‌کند. در دوم قرنتیان ۱۰:۵ گفته شده که همه

ما افکاری داریم که همچون قلعه‌هایی مستحکم می‌باشند که در مقابل حقیقت قد علم می‌کنند، و باید دعا کنیم که هر بلندی و دژی که بر علیه معرفت خدا بر افراشته شده است نابود شود. بسیاری از ما تعصبات عمیقی داریم که مانع کار روح‌القدس می‌شوند. بسیاری نیز اسیر فرهنگ خود هستند که سبب می‌شوند به نوع خاصی فکر کنیم که مخالف انجیل مسیح است. بعضی دیگر در دام تعالیمی هستند که ریشه در سنت یا تجربیات بنیانگذار کلیسایشان دارند. یکی از این قلعه‌ها که دائماً با آن برخورد می‌کنم، قلعه "شریعت‌گرایی" است که با تعلیم فیض رایگان مغایر است و منجر به غرور شده، و افرادی را که در گناه افتاده‌اند از فیض خدا محروم می‌سازد. شریعت‌گرایان می‌گویند که حقیقت را دوست دارند و می‌خواهند با اخراج فرد گناهکار از مشارکت کلیسا، از پاکی آن دفاع کنند. اما محکوم کردن اعضای خطاکار تنها موجب ایجاد زخمی عمیق‌تر می‌شود و مانع می‌شود که شخص به سوی خدا باز گردد و مصالحه کند. شریعت‌گرایی یکی از آن نظام‌های فکری است که باید تحت خداوندی مسیح قرار گیرد، زیرا توهینی است به خداوند ما که آمد تا دیواری را که گناه بر پا می‌دارد در هم بکوبد؛ او ما را به خدمت مصالحه فرا خوانده است (دوم قرن‌تیان ۵: ۱۹).

پذیرفتن تشبیه خدا

گام دوم برای آنکه خادم تعلیم‌پذیر مسیح شویم این است که "تشبیه" آشکار خدا را بپذیریم. تشبیه شدن از سوی خدا یعنی اینکه برای گناه خاصی در زندگی خود احساس توبیخ و الزام بکنیم. این همان کاری است که کلام خدا انجام می‌دهد: کلام خدا دل ما را می‌شکافد و خطاهای ما را به ما نشان می‌دهد. به خاطر دارم وقتی واعظ جوانی بودم، شاد می‌شدم از اینکه کلام خدا را مطالعه کنم تا خطاهای دیگران را بیابم. چقدر مغرور بودم که فکر می‌کردم می‌توانم با استفاده از کلام خدا دیگران را داوری کنم. من هدف کلام خدا را برای زندگی خودم نادیده می‌گرفتم. الان پی برده‌ام که چقدر مهم است بگذارم کلام خدا خصوصیات گناه‌آلود دل خودم را آشکار سازد. خدا به من نشان داده که چقدر بر قابلیت‌های انسانی و عطا‌های خودم تکیه می‌کنم. این به من کمک کرده تا بیشتر در باره خدمت خود دعا کنم. خدا بارها به من نشان داده که می‌کوشم انسان را خشنود سازم، نه او را. برای آنکه خادمی تعلیم‌پذیر باشیم، باید مشتاق باشیم که خدا به ما نشان دهد در چه زمینه‌هایی به تشبیه محبت‌آمیز او نیاز داریم؛ باید حقیقت را در مورد خودمان بپذیریم تا در او رشد کنیم.

درک روش اصلاح خدا

سومین گام برای آنکه خادمی تعلیم‌پذیر باشیم این است که درک کنیم روح‌القدس چگونه ما را "اصلاح" می‌کند. وقتی توسط روح‌القدس برای گناهی که در زندگی خود داریم ملزم می‌شویم، بسیار مهم است بدانیم که راه حل انجیل چیست. واکنش طبیعی و جسمانی ما این است که رفتار خود را به نوعی توجیه کنیم. گویا در دفاع از خود در دادگاه فرمان مهارت زیادی کسب کرده‌ایم. یکی از دفاعیات ما این است که دیگران را مقصر قلمداد کنیم. وقتی خشمگین می‌شویم، می‌گوییم: "تقصیر تو بود که عصبانی شدم." وقتی تشبیه کارگر

واقع نمی‌شود، سعی می‌کنیم رفتار خود را توجیه کنیم. می‌گوییم: ”می‌دانم که کامل نیستیم.“ تغییر زمانی رخ می‌دهد که مسؤلیت گناه خود را بر عهده بگیریم و بخشایش رحیمانه خدا را دریافت کنیم. باشد که با بر داشتن این سه گام، تبدیل شویم به خادمی که موجب خشنودی خدا است، خادمی تعلیم‌پذیر.

خدای عهدعتیق و خدای عهدجدید

آرمان رُشدی

آیا خدای عهدعتیق با خدای عهدجدید فرق دارد؟ آیا خدا در عهدجدید نسبت به عهدعتیق فرق کرده است؟
آیا خدا عوض شده است؟

اینها سؤال‌هایی است که در ذهن بسیاری از مسیحیانی که کتاب‌مقدس را مطالعه کرده‌اند، نقش می‌بندد. با مطالعه سطحی کتاب‌مقدس، ممکن است این تصور ایجاد می‌شود که خدا در عهدعتیق خدایی خشن و ستیزه‌جو و بی‌رحم بوده که حکم به قتل عام کودکان می‌داده و احکامی خشن و سختگیرانه وضع می‌کرده، اما در عهدجدید به‌یکباره تبدیل می‌شود به خدایی مهربان و رحیم که همه کس را می‌بخشد و بی‌قید و شرط محبت می‌کند.

به‌نظر بنده چنین تصویری درست نیست. خدا در عهدجدید همانقدر سختگیر است که در عهدعتیق بود؛ و خدا در عهدعتیق همانقدر مهربان بوده که در عهدجدید می‌باشد. نظر راسخ بنده این است که خدا تغییر نکرده، اما این انسان است که تغییر کرده است. برای توضیح این دیدگاه، لازم است به چندین نکته توجه داشته باشیم.

مراقب گفته‌های ”شعارگونه“ باشیم

پیش از هر چیز باید مراقب ”شعارها“ در گفتگوها یا گاه حتی در برخی موعظه‌های واعظین غربی بود. متأسفانه در موعظه‌ها گاه پاره‌ای از تعالیم کتاب‌مقدس چنان خارج از اندازه واقعی خود مورد تأکید قرار می‌گیرند که شنونده تصور می‌کند که تمامی تعالیم کتاب‌مقدس در حول و حوش آن نکته می‌گردد. این امر در خصوص ”محبت خدا“ به‌طور خاص صدق می‌کند. در روزگار ما گاه در موعظه‌های واعظان غربی به‌گونه‌ای بر محبت خدا در مسیح تأکید می‌شود که صفات دیگر او که همانا عدالت و مکافات الهی باشد رنگ می‌بازد. متأسفانه بسیاری از این واعظان امروزی موضوع داوری هولناک الهی را که در عهدجدید با همان سختگیری عهدعتیق (یا شاید هم سختگیرانه‌تر) آشکار شده، پنهان می‌کنند تا پیامشان با ذائقه مردم- یا شاید هم با نیازهای روانی‌شان- سازگار گردد. اما باید توجه داشت که واقعیات در عهدجدید به‌گونه‌ای دیگر است که در این مقاله مختصراً به‌شرح آن خواهیم پرداخت.

خدای محبت در عهدعتیق

بر خلاف تصور برخی از مسیحیان، خدا در عهدعتیق نیز خدایی پرمهر می‌باشد. او با محبت کامل و فقط و فقط از روی رحمت و فیض خود، قومی را انتخاب می‌کند تا ملت خاص او باشد. این انتخاب نه به دلیل شایستگی این قوم، بلکه صرفاً محض فیض او صورت گرفت.

این خدا با وجود ظاهر سختگیرانه احکامش، در حق این قوم بسیار رؤوف و شکیبا بود. او در مقابل کفرگویی‌های مکرر و نافرمانی‌های متعدد این قوم، ایشان را بالکل از میان نبرد. او با محبت و شکیبایی طی قرن‌ها خطاها و بی‌مهری‌های ایشان را تحمل کرد. کتاب هوشع حکایت از محبت بی‌قید و شرط خدایی دارد که حاضر است همچون شوهری مهربان، زن خیانت‌پیشه خود را نزد خود باز گرداند.

کتاب تثبیه که همچون انجیل عهدعتیق است، بیانگر این است که این خدا علی‌رغم هشدارهای قاطع خود در فصل ۲۸، هیچگاه قوم خود را به‌خاطر بی‌وفایی بالکل از میان نبرد. حتی وقتی نافرمانی قوم به اوج خود رسید، او ایشان را تنبیه کرد، اما فقط برای مدت هفتاد سال. بعد از آن، ایشان را بار دیگر به سرزمین خود باز گرداند. اما او حتی از این نیز جلوتر رفت. وقتی این قوم خاص، مسیحای موعود خود را با شقاوت رد کرد و به مرگ سپرد، باز کماکان خدا بقیتی از این قوم را تا به امروز نگاه داشته است.

آیا باز فکر می‌کنید خدای عهدعتیق خدایی سختگیر و بی‌رحم بوده است؟

خدایی بسیار سختگیر در عهدجدید!

چقدر شنیده‌ایم که در عهدجدید، خدا خدای محبت است. طوری گفته می‌شود که گویی خدا در عهدجدید کاری جز بخشیدن بدون قید و شرط ندارد. متأسفانه چنین تعلیمی بسیار ناقص است و بسیاری از آیاتی را که بیانگر سختگیری فوق‌العاده خدا در عهدجدید می‌باشد یکسره نادیده می‌گیرد.

سختگیری خدا را از همان آغاز انجیل مشاهده می‌کنیم. به پیام یحیای تعمیددهنده توجه کنید: ”الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است؛ پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.“ در چند آیه پیش از این، او خطاب به فریسیان و صدوقیان فرمود: ”ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟“ اولاً او فریسیان را بدون تعارف و در نهایت سختگیری، ”افعی‌زاده“ خواند، و ثانیاً خبر از ”غضب آینده“ داد.

یا به فرمایش سختگیرانه سلطان محبت در موعظه بالای کوه توجه بفرمایید: ”نه هر که مرا خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت: ’خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟‘ آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که ’هرگز شما را نساختم! ای

بدکاران از من دور شوید!“ مخاطبین مسیح در این آیات، در واقع کسی نیست جز آنانی که او را در این جهان خدمت می‌نمایند، اما طبق احکام او زندگی نمی‌کنند. مسیح در روز داوری به آنان خواهد فرمود که ”هرگز ایشان را نشناخته است“؛ او ایشان را ”بدکار“ می‌خواند!

مسیح در فصل ۱۳ انجیل لوقا، خطاب به کسانی که گزارشی در باره کشته شدن برخی از جلیلیان به او دادند، بدون هیچگونه تعارفی و با نهایت سختگیری، چنین فرمود: ”شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.“ سپس حکایت درختی را بازگو کرد که میوه نمی‌آورد. عاقبت آن درخت قطع شدن و سوخته شدن در آتش بود.

راه مسیح، راهی است دشوار و در آن نیز تنگ است و یابندگان آن نیز کم‌اند (متی ۷: ۱۳-۱۴).

شما تا به حال چند موعظه در باره سختگیری خدا و غضب او و این فرمایشهای مسیح شنیده‌اید؟ تا به حال چند بار هشدار شنیده‌اید که ”اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد“؟ تعداد این موعظه‌ها را با تعداد موعظه‌هایی که در باره محبت و بخشش خدا شنیده‌اید، مقایسه کنید. پاسختان قطعاً شما را به تعجب و می‌دارد، اینطور نیست؟

آیا فراموش کرده‌اید که همین خدای محبت، چگونه بدون هیچگونه چشم‌پوشی و ترحمی، حانیا و صفیره را به خاطر یک دروغ فوراً می‌کشد (اعمال ۵)؟ آیا هنوز هم فکر می‌کنید خدای عهدجدید با خدای عهدعتیق فرق دارد؟

هشدار در مورد غضب آینده در رسالات نیز به فراوانی یافت می‌شود که ذکر آنها در این مقاله مختصر نمی‌گنجد. فقط کافی است فرمایش نویسنده رساله به عبرانیان را نقل قول کنیم که می‌فرماید: ”افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است“ (عبرانیان ۱۰: ۳۱)؛ و نیز: ”خدای ما آتش فروبرنده است“ (۲۹: ۱۲). پطرس رسول نیز در مورد خطاکاران می‌فرماید: ”زیرا هر گاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود، بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند...“ (دوم پطرس ۲: ۴). متأسفانه جمله پطرس رسول حالتی نیمه‌تمام دارد، اما مقصود او این است که اگر خدا بر این فرشتگان شفقت نفرمود، چقدر بیشتر بر بشری که فیض او را رد می‌کند. آیا مجازات‌های هولناک کتاب مکاشفه را به یاد دارید؟

پولس رسول بدون ترحم کسانی را که مسیح را دوست ندارند، لعنت می‌کند؛ می‌فرماید: ”کسی که خداوند را دوست ندارد، ملعون باد!“ (اول قرننتیان ۱۶: ۲۲، هزاره نو). در غلاطیان نیز با سختگیری کامل می‌فرماید: ”اگر کسی انجیلی غیر از آنچه پذیرفتید به شما موعظه کند، ملعون باد!“ و باز: ”در خصوص آنان که شما را مشوش می‌سازند، کاش که کار را تمام می‌کردند و خود را یکباره از مردی می‌انداختند“ (غلاطیان ۱: ۹ و ۵: ۱۲، هزاره نو).

توجه به چند نکته اساسی

تا اینجا دیدیم که خدا چه در عهدعتیق و چه در عهدجدید، هم مهربان است و هم سختگیر، گرچه بهتر است به جای کلمه "سختگیر" از واژه "عادل" یا "منصف" استفاده کنیم. اما نکاتی که تا اینجا ذکر کردیم، پاسخ بسیاری از سؤالات را نمی‌دهد، بلکه فقط نشان می‌دهد که خدا تغییری نکرده است. هنوز سؤالاتی از این دست مطرح است: چرا مردان خدا در عهدعتیق مرتکب اعمال و رفتاری می‌شدند که در عهدجدید به سختی نکوهش شده است؟ چرا خدا به قوم اسرائیل اجازه داد تا برخی از ملت‌ها را به کلی از میان ببرند؟ چرا خدا دستور داد که کودکان و نوزادان و حتی حیوانات بعضی از قوم‌ها را قتل عام کنند؟ چرا خدا در عهدعتیق شریعتی سختگیرانه به قوم اسرائیل داد، اما در عهدجدید هیچ حکمی جز محبت به خدا و به ممنوع نیامده است؟ و سؤالات دیگری از این دست.

برای روشن شدن موضوع، لازم است با صبر و حوصله نکات زیر را مطالعه بفرمایید. توجه داشته باشید که برای دستیابی به پاسخی جامع، باید همه نکات زیر را یکجا در کنار هم قرار دهید و همه آنها را به صورت یک مجموعه مد نظر قرار دهید.

مکاشفه تدریجی و پیشرونده خدا

نکته بسیار مهمی که در کتاب مقدس مشاهده می‌شود، این است که خدا اراده خود را بر انبیا به یکباره و در یک مقطع زمانی مکشوف نکرد. درکی که ابراهیم از خدا و اراده او داشت، از شکلی بسیار ابتدایی برخوردار بود. برای مثال، می‌بینیم که او با خواهر ناتنی خود ازدواج می‌کند، امری که بعداً در شریعت موسی حرام شد. یا می‌بینیم که نوه او، یعقوب، دروغ می‌گوید، فریب می‌دهد، و در رفتارش با اقوام دیگر بی‌رحمی و شقاوت نشان می‌دهد.

اما وقتی به دوره موسی می‌رسیم، مشاهده می‌کنیم که خدا اراده خود را بسی کامل‌تر از گذشته بر بشر مکشوف می‌سازد. در شریعت موسی، مسأله پاداش و مکافات به گونه‌ای بارز مطرح می‌شود. تندرستی و کامیابی نتیجه اطاعت از خدا است، اما بیماری و فقر پیامد ناطاعتی است.

اما وقتی به دوره انبیا می‌رسیم، مشاهده می‌کنیم که جنبه‌های جدیدی از اراده خدا بر بشر مکشوف می‌شود. در کتاب‌های نبوتی، مسأله محبت بی‌قید و شرط خدا به شکلی واضح‌تر پدیدار می‌گردد. در آنها، خدایی را می‌بینیم که به جای توجه به مناسک و رسوم خشک مذهبی، به رحم و شفقت و عدالت اجتماعی نظر دارد.

و از همه مهم‌تر، موضوع پاداش اطاعت و مکافات ناطاعتی که در شریعت موسی با حالتی زمینی یا این-دنیایی مطرح شده بود، جای خود را به این اندیشه می‌دهد که اطاعت از خدا همیشه منجر به تندرستی و کامیابی نمی‌گردد، و ناطاعتی نیز همیشه بیماری و فقر و شکست در پی ندارد. این مفاهیم را به روشنی در کتاب ایوب و مزامیر مشاهده می‌کنیم. ایوب بی‌آنکه مرتکب ناطاعتی شده باشد، رنج فراوان می‌برد. در

مزامیر نیز بارها سراینندگان لب به شکایت می‌کشایند که چرا بی‌سبب رنج می‌کشند، و چرا شریران کامیاب‌اند و سعادت‌مند (برای مثال مزمو ۷۳).

پس ملاحظه می‌فرمایید که عهدعتیق فرایندی تکاملی را طی می‌کند. تمام عهدعتیق را نمی‌توان با یک دید نگاه کرد. خود عهدعتیق حاوی مراحل مختلف و پیش‌رونده مکاشفه الهی می‌باشد. اما این مکاشفه فقط در عهدجدید است که به اوج می‌رسد. اوج مکاشفه خدا، خداوند ما عیسی مسیح است. به همین جهت، یوحنا می‌فرماید که ”شریعت به‌وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به‌وسیله عیسی مسیح رسید“ (یوحنا ۱:۱۷).

بنا بر این، باید دقیقاً به موضوع مکاشفه تدریجی و پیش‌رونده کتاب‌مقدس توجه داشت. عهدعتیق غنچه است و عهدجدید گل شکفته! از عهدعتیق نباید انتظار اصول اعتقادی و اخلاقی عهدجدید را داشت.

خدا با انسان مدارا می‌کند

توجه به مکاشفه تدریجی و پیش‌رونده، ما را به درک نکته‌ای هدایت می‌کند که توجه به آن در درک مطالب کتاب‌مقدس، خصوصاً عهدعتیق اهمیتی حیاتی دارد. آن نکته این است که خدای ما با انسان مدارا می‌کند. او در هر زمان، خود را به‌گونه‌ای آشکار می‌سازد که در فهم بشر بگنجد. به همین جهت است که او تمامی اراده خود را به‌یکباره به ابراهیم یا موسی مکشوف نکرد، بلکه این کار را در طول زمان انجام داد.

در واقع باید گفت که خدا با بشر مدارا کرده است. خدا اراده خود را به‌فراخور درک بشر آشکار فرموده و با شرایط فرهنگی او انطباق داده است. به عبارتی روشن‌تر، خدا با انسان همانگونه رفتار کرده که پدر یا مادر با فرزند خود رفتار می‌کنند. هیچ پدر یا مادری با فرزند خردسال خود با زبان بزرگسالان سخن نمی‌گوید و مطالبی را با او در میان نمی‌گذارند که خارج از فهم او باشد. اما به‌تدریج که او بزرگ می‌شود، هم مسئولیت بیشتری به او می‌دهند، و هم مطالب را با زبانی دیگر با او در میان می‌گذارند. کودک تماماً به والدین خود وابسته است و بدون آنان کاری نمی‌تواند بکند. والدین نیز به او ”وعده“ می‌دهند که هر چه نیاز داشته باشد، به او بدهند. اما همین کودک وقتی به سن بزرگسالی رسید، رابطه‌ای متفاوت با والدین خود برقرار می‌سازد، رابطه‌ای مبتنی بر درک متقابل. کودک دیگر والدین خود را به‌خاطر نیازهایش دوست ندارد، بلکه آنان را به‌خاطر وجود خودشان دوست می‌دارد. در ضمن، او نیازهای خود را خودش تأمین می‌کند و مانند دوران کودکی‌اش، چشم به ”وعده‌های“ دوران طفولیت خود نمی‌دوزد. او می‌داند که این وعده‌ها مربوط به آن دوره بوده است.

عین همین نکته در تاریخ روحانی بشریت رخ داد. دوره موسی را می‌توان به دوره طفولیت روحانی قوم اسرائیل تشبیه کرد. خدا دقیقاً مانند پدری مهربان، به او ”وعده“ می‌دهد که به‌شرط اطاعت، ”همه چیز“ به او بدهد. می‌فرماید که اگر قوم اسرائیل اطاعت کنند، زندگی و خانواده و مزرعه و سرزمینشان را برکت دهد. در ضمن، خدا احکام خود را به‌گونه‌ای به ایشان داد که برایشان قابل هضم و قابل اجرا باشد، همان کاری که

والدین با فرزند خود انجام می‌دهند. اگر مادری به فرزند خود به‌خاطر رفتار خوب یا نمرات خوب در درسها، شکلات می‌دهد، در بزرگسالی دیگر این کار را نمی‌کند؛ فرزند هم چنین انتظاری ندارد. یا اگر مادری فرزند خردسال خود را به‌خاطر رفتار بد در انباری خانه حبس می‌کند، در بزرگسالی دیگر چنین نمی‌کند! خدا در دوره شریعت موسی دقیقاً با قوم اسرائیل چنین رفتار می‌کند. به همین جهت است که در شریعت موسی، عمل خدا با انسان و وعده‌های او، تماماً حالتی زمینی و این-دنیایی دارد، و مطلقاً سخنی از پاداش یا مکافات اخروی و ابدی در میان نیست. علت این نیست که ابدیت در دستور کار "خداوند عهده‌تقیق" وجود نداشت؛ علت این است که قوم اسرائیل هنوز آمادگی درک چنین مطالبی را نداشت. خدا می‌بایست با وعده "شکلات" یا تهدید "انباری خانه" با آنان سخن گوید.

خدا با درک بشر و با فرهنگ او مدارا می‌کرده است. به همین جهت، ابراهیم، طبق رسم روزگار خود، با خواهر ناتنی خود ازدواج کرد و خدا او را برای این کار گناهکار نشمرد. یعقوب، این پاتریارخ بزرگ، وقتی پسرانش مردمان شکیم را قتل عام کردند، به‌جای اینکه به‌خاطر مرگ بی‌گناهان غمگین باشد، این دغدغه را دارد که نکند اقوام مجاور از او انتقام بگیرند. به همین سبب است که قوم اسرائیل در جنگهای خود با اقوام مجاور قساوت نشان می‌دادند و از این امر مطلقاً دچار عذاب وجدان نمی‌شدند. علت همه این است که خدا در آن دوران‌ها با طفولیت روحانی قوم اسرائیل مدارا می‌کرده است.

شاهد بارز بر این مدعا، تعلیم خداوند ما عیسی مسیح در خصوص طلاق است. طلاق در عهدعتیق امری بدیهی فرض شده و تنها حکمی که در مورد آن داده شده، در تثیبه ۲۴:۱-۴ یافت می‌شود. این حکم نیز به‌معنی مجوز طلاق نیست، بلکه می‌گوید که اگر کسی زنش را طلاق داد و آن زن با در دست داشتن طلاق‌نامه، با مرد دیگری ازدواج کند، و آن مرد نیز او را طلاق دهد یا بمیرد، آن زن دیگر نمی‌تواند به شوهر اول خود برگردد. در روزگار عیسی، برخی از مفسران یهود این را مجوزی برای طلاق دادن تلقی می‌کردند. وقتی فریسیان در این مورد از عیسی سؤال کردند، عیسی به ایشان فرمود که طلاق جز به‌علت زنا مجاز نیست. فریسیان پرسیدند: "پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاق‌نامه دهند و جدا کنند؟" عیسی در پاسخ فرمود: "موسی به‌سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود." پاسخ عیسی بسیار مهم است. اولاً می‌فرماید که مجوز موسی به‌سبب سنگدلی قوم اسرائیل بوده است؛ این درست همان نکته‌ای است که ما در اینجا بیان کردیم، یعنی اینکه خدا با انسان مدارا می‌کند، حتی با سنگدلی او، و رفتار او را تحمل می‌کند و احکام خود را با توجه به آن تنظیم می‌کند. ثانیاً مسیح فرمود که "در ابتدا چنین نبود"، یعنی اینکه اراده خدا از اول این نبود که مرد و زن از هم جدا شوند. در عهدعتیق خدا با انسان مدارا می‌کرد، اما مسیح آمد تا احکام خدا را به صورت اصلی‌اش باز گرداند.

در دوره عهدجدید، خدا با بشر مانند بزرگسال رفتار می‌کند. دوره طفولیت روحانی سپری شده و دوره بزرگسالی و رابطه و درک متقابل فرا رسیده است.

شکل بخشیدن به وجدان مذهبی و اخلاقی بشر

امروزه درک بشر به جایی رسیده که نمی‌تواند وجود خدایان متعدد را تصور کند. بشر امروزه یا به خدای واحد اعتقاد دارد یا اصلاً به هیچ خدایی اعتقاد ندارد. حتی مذاهبی نظیر هندوئیسم و مرام بودا نیز به شکلی خود را با اندیشه خدای واحد انطباق می‌دهند. اما در روزگاران گذشته چنین نبود. حتی رومیهای متمدن و با فرهنگ نیز نمی‌توانستند تصور کنند که فقط یک خدا و یک خالق وجود داشته باشد.

باور به خدایی واحد

از تاریخ عمومی جهان چنین بر می‌آید که پیش از ظهور ادیان توحیدی-ابراهیمی، بشر همواره به وجود خدایان متعدد اعتقاد داشته است. برای هر پدیده‌ای خدایی متصور بود. از ماجراهای مربوط به پاتریارخها (ابراهیم، اسحاق و یعقوب) چنین استنباط می‌کنیم که ایشان نیز بر این تصور بودند که خدایان مختلفی وجود دارند، اما یهوه را خدای خاص خودشان تلقی می‌کردند، خدایی نادیده و برتر. این امر به‌طور بارز در حکم اول "ده فرمان" مشهود است. می‌فرماید: "من هستم یهوه، خدای تو... تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد... زیرا که من یهوه... خدای غیور هستم." (یعنی خدای "حسود"). برای قرن‌ها، قوم اسرائیل بر این باور بودند که هر قومی خدایی دارد، اما خدای ایشان یهوه می‌باشد. به همین دلیل است که می‌بینیم ایشان به محض اینکه با غیبت طولانی موسی مواجه شدند، بتی ساختند (که مظهر یکی از خدایان مصر بود) و آن را پرستیدند. در نظر آنان تا این دوره، یهوه فقط یکی از خدایان بود. و باز به همین دلیل است که قوم اسرائیل در سرزمین کنعان، هر گاه با خشکسالی مواجه می‌شدند، به بعل، خدای حاصل‌خیزی روی می‌آوردند. یهوه برای آنان خدای ملی بود، اما باور داشتند که خدایان دیگری نیز متعلق به اقوام دیگر وجود دارند و صاحب قدرت می‌باشند، مثلاً قدرت بارانند باران.

رویدادهای متقدم عهدعتیق این احساس را به خواننده می‌دهند که گویی یهوه می‌کوشد ثابت کند که از خدایان دیگر برتر است. این رویدادها گویی مبارزه یهوه با این خدایان است به‌منظور اثبات برتری خود. موسی در دربار فرعون چوبدست خود را با قدرت یهوه مار ساخت؛ اما جادوگران مصری نیز به کمک "خدایان" خود چوبدست خود را مار ساختند (که طبق عهدجدید می‌دانیم آنها چیزی جز ریاست‌های عالم تاریکی نبودند، یعنی ارواح پلید قدرتمند). ماجرای ایلیا و انبیای بعل نمونه‌ای دیگری از این مبارزه است. ایلیا نگفت که بعل مطلقاً وجود ندارد. هدف او این بود که ثابت کند یهوه خدای حقیقی است و قدرتش بسی فراتر از بعل است. کاهنان بعل نیز دعوت ایلیا به مبارزه را قبول کردند، چرا که می‌دانستند بعل قبلاً برای آنان معجزه کرده است. نکته مهم این بود که در آن روز خاص، بعل در مقابل یهوه ناتوان ماند.

قرن‌ها طول کشید تا مفهوم خدای یگانه در اندیشه یهودیان شکل گرفت. این حقیقت به‌طور خاص در نوشته‌های انبیا تجلی یافته است، خصوصاً در بخشهای متأخر کتاب اشعیا. در این کتاب‌ها می‌بینیم که یهوه به روشنی اعلام می‌دارد که فقط او خدا است؛ فقط او خدا است که "صانع نیکی و بدی" است. قوم یهود فقط

بعد از دوره تبعید بود که یهوه را همچون خدایی یگانه و خالق عالم هستی پذیرفتند و یکبار و برای همیشه یگانهپرست شدند. و در عهدجدید مکشوف شده که "خدایان دیگر" همه فرشتگان شیطان هستند.

لذا عهدعتیق را می‌توان کتابی درسی تلقی کرد که می‌کوشد "به‌تدریج" اندیشه یگانه بودن خدا را در ذهن بشر شکل ببخشد. این امر قرن‌های متمادی طول کشید. کاری بود بس دشوار که امروز برای ما بدیهی جلوه می‌کند. اما در آن روزگاران مطلقاً بدیهی نبود. خدا در عهدعتیق، با مدارا و شکیبایی، می‌رفت که اصول اعتقادی درست را در ذهن بشر حک کند.

آموزش اخلاقیات

همین امر در خصوص اصول اخلاقی نیز صادق است. اخلاقیات مبتنی بر رحمت و بخشش و گذشت، مفاهیمی هستند که فقط در عهدجدید مکشوف شده‌اند. این اخلاقیات نه فقط با تفکر انسان در آن روزگاران منافات داشت، بلکه امروزه نیز با تفکر انسان مدرن منافات دارد! در روزگاری که شریعت موسی شکل می‌گرفت، قوم اسرائیل فاقد اصول اولیه اخلاقی بود. مفاهیمی همچون درستکاری و گذشت و رحمت و انصاف هنوز در وجدان ایشان شکل نگرفته بود. شریعت موسی برای اولین بار، کوشید این مفاهیم را در وجدان قوم اسرائیل حک کند، حتی به‌شکل ابتدایی آن. در روزگاری که قربانی کردن فرزندان برای جلب رضایت خدا امری پذیرفته شده بود، چه انتظاری می‌بایست از اخلاقیات جامعه داشت؟ اگر والدین به فرزندان خود رحم نداشتند، آیا انتظار داریم که به بزرگسالان ترحم نشان می‌دادند؟ به این ترتیب، شریعت موسی برای نخستین بار، می‌کوشد وجدان اخلاقی قوم اسرائیل را حساس سازد. تحقق این امر نیز قرن‌های متمادی طول کشید.

خدایی که اراده خود را "به‌تدریج" و به‌شکلی پیشرونده بر انسان مکشوف می‌سازد، خدایی که با قوه درک و فهم بشر مدارا می‌کند- مانند والدینی شکبیا و مهربان- قدم به تاریخ بشر گذاشت و کوشید تا اصول اعتقادی و اخلاقی را "به‌تدریج" در ذهن و وجدان بشر شکل بخشد. این اصول اعتقادی و اخلاقی در عهدجدید و در خداوند ما عیسی مسیح به اوج رسید و شکلی دائمی و جهان‌شمول یافت.

به این ترتیب، آیا باید از شریعت موسی، و از زندگی انبیای متقدم، انتظار اخلاقیاتی پیشرفته را داشت؟ آیا اکنون با توجه به همین نکات، می‌توان ملاحظه کرد که خدا تغییر نکرده، بلکه این انسان است که تغییر کرده و رشد یافته است، آن هم در اثر قرن‌ها شکیبایی خدا و کار او؟

تفاوت مخاطبین عهدعتیق و عهدجدید

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه داشت، مخاطبین عهدعتیق است. در عهدعتیق، خصوصاً در شریعت موسی، مخاطب خدا یک "مملکت" است. مملکت نیز نیاز به قوانین دارد. اما مخاطب عهدجدید "کلیسا" است، یعنی "جامعه‌ای روحانی" متشکل از افرادی که تولد تازه یافته‌اند و در چارچوب قوانین کشورهای

مختلف زندگی می‌کنند، نه یک کشور با قوانین الهی. احکام عهدعتیق احکامی است برای مملکت‌داری و اداره یک جامعه در تمامی ابعاد آن؛ احکام عهدجدید بیشتر فردی است و مربوط به رابطه انسان با خدا و رابطه هر فرد با اطرافیان خود.

به همین دلیل است که در عهدعتیق به احکامی بر می‌خوریم که در ظاهر با احکام اخلاقی عهدجدید تناقض دارد. برای قاتلان و زناکاران و کفرگویان مجازات اعدام تعیین شده است. فرزند نامطیع باید اعدام شود. دزد باید به قصاص برسد. کسی که به دیگری لطمه جسمی وارد آورده، باید با لطمه‌ای مشابه قصاص شود. اینها و بسیاری از احکام دیگر مربوط می‌شود به اداره یک جامعه. اما در عهدجدید احکام ناظر است بر روابط شخصی افراد با هم.

برای روشن شدن بیشتر مطلب، بیایید فرض کنیم که روزی در جایی کشوری مسیحی تشکیل شود و بخواهد قوانین خود را طبق عهدجدید تعیین کند. به‌نظر شما در چنین جامعه‌ای اگر کسی آدم کشت، دولت با او باید چه کند؟ اگر کسی دزدی کرد، چه؟ اگر کسی به ناموس دیگری تجاوز کرد، چه؟ اگر دشمنی خارجی به خاک این کشور تجاوز کرد، چه؟ ملاحظه می‌فرمایید که اداره یک مملکت بر اساس اخلاقیات "موعظه بالای کوه" میسر نیست، چون این اخلاقیات اساساً برای اداره جامعه مدنی داده نشده است. خداوند ما عیسی مسیح در مملکتی که در آن قوانین اجتماعی موسی جاری بود، افراد را تشویق می‌کند که گامی فراتر از "قوانین" بروند و از حق خود بگذرند. اگر کسی به مال من تجاوز کرد، قانون مملکت موظف است او را مجازات کند، اما من نیز باید طبق حکم مسیح، از انتقام شخصی چشم‌پوشی کنم.

توجه به همین نکته بسیاری از مسائل را روشن می‌کند. احکام شریعت موسی برای اداره یک جامعه داده شده، آن هم جامعه‌ای متعلق به سه هزار سال پیش و تازه در شرایط جغرافیایی سرزمین فلسطین آن روزگار. برای مثال، حکم دهیک در واقع قانونی اقتصادی بود برای تأمین نیازهای کاهنان و لایویان که در حکم گردانندگان امور اجتماعی بودند، و نیز برای تأمین نیازهای طبقات محروم. به‌عبارت دیگر، دهیک در حکم مالیات بر درآمد بود که از یک سو صرف تأمین مالی کارکنان دولتی می‌شد، و از سوی دیگر صرف برقراری عدالت اجتماعی در حق تنگدستان.

مسئله دشوار قتل عام‌ها

مسئله دیگری که غالباً مطرح می‌شود، این است که چرا خدا به بنی اسرائیل حکم کرد که بعضی از ملت‌ها را قتل عام کنند، گاه حتی کودکان و حیوانات را. مهم است از یاد نبریم که این امر جز در چند مورد استثنایی رخ نداد. اما به هر حال، چرا خدا چنین حکمی می‌داد؟

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت. خدا در همه دوره‌ها ملت‌های شریر را مجازات کرده است. نخستین نمونه آن، ویرانی شهرهای سدوم و عموره می‌باشد (پیدایش ۱۹). در فصل پانزدهم پیدایش، خدا با ابرام (ابراهیم) عهد می‌بندد که سرزمین کنعان را به نسل او ارزانی دارد، اما اعقاب او می‌بایست چهارصد سال در

مصر به سر ببرند. از آیه ۱۶ چنین بر می‌آید که ایشان وقتی به سرزمین کنعان باز می‌گردند تا آن را به تصرف در آورند، باید ملت‌های ساکن در آن را از میان ببرند، زیرا گناه ایشان هنوز به کمال نرسیده بوده است. لذا زمانی که بنی اسرائیل بعد از اسارت مصر به کنعان باز می‌گردند، گناه این ملت‌ها به حد کمال خود رسیده بوده و ایشان می‌بایست از میان می‌رفتند، همان گونه که شهرهای سدوم و عموره از میان رفته بودند. فراموش نکنیم که در این دو شهر، همه موجودات به هلاکت رسیدند، چه بزرگسال و چه خردسال، حتی حیوانات. اگر در مورد این دو شهر، خدا مستقیماً از آسمان آتش و گوگرد بارانید و آنها را از میان برد، در مورد ملت‌های کنعانی در زمان بازگشت بنی اسرائیل به آنجا، می‌بایست به دست این قوم ایشان را از میان می‌برد. اگر ما از این حکم خدا به بنی اسرائیل ایراد بگیریم، باید از کار او در خصوص سدوم و عموره نیز ایراد بگیریم. ولی معمولاً چنین نمی‌کنیم، بلکه آن شهرها را سزاوار نابودی می‌دانیم!

ملت‌های ساکن کنعان بسیار شریر و فاسد بودند. ایشان نه تنها بت می‌پرستیدند، بلکه بخش مهمی از مراسم مذهبی ایشان، زناکاری و همجنس‌بازی بود. عمل فجیع قربانی کردن کودکان برای خدایان به منظور جلب خرسندی آنها نیز جزئی مهم در عبادات آنان بود. خدا فرصت کافی برای توبه به ایشان داده بود، اما ایشان از کارهای قبیح خود دست نکشیدند. لذا می‌بایست به مجازات برسند و بالکل ریشه‌کن شوند. قوم اسرائیل نمی‌بایست در وسوسه دائمی برای بت‌پرستی و شرکت در رسوم زناکارانه ایشان قرار می‌گرفتند. حتی فرزندان ایشان نیز ممکن بود بعدها با خاطره‌ای که از والدین خود داشتند، باز به این رسوم باز می‌گشتند.

اما مشکل‌ترین بخش این سؤال، کشتار نوزادان است. نوزادان به چه دلیل می‌بایست از میان می‌رفتند؟ این تصور که می‌شد نوزادان را زنده نگاه داشت، برای مردم روزگار ما بسیار آسان است، چرا که فکر می‌کنیم ایشان را می‌توان در شیرخوارگاهها یا یتیم‌خانه‌ها نگهداری کرد. اما آیا در آن روزگار چنین امکاناتی وجود داشت؟ یا شاید انتظار داریم که بنی اسرائیل این نوزادان را به فرزندی می‌پذیرفتند؟ ایشان اگر زنده می‌ماندند، سرنوشتی شوم‌تر از مرگ انتظارشان را می‌کشید.

اما قابل توجه است که چنین قتل عام‌هایی همیشه صورت نمی‌گرفت، یا حتی به‌ندرت انجام می‌شد. به هر صورت، بنی اسرائیل این اقوام را بالکل از میان نبردند و تعداد زیادی از ایشان در میان قبایل بنی اسرائیل باقی ماندند و بعدها ایشان را به بت‌پرستی و زناکاری مربوط به آن کشاندند. همچنین نباید از یاد برد که خدا همواره در طول تاریخ، ملت‌های شریر را به طریق‌های گوناگون از میان برده است. خدا فقط خدای محبت نیست، بلکه خدای عدالت و انصاف نیز هست و گناه را تحمل نمی‌کند.

نتیجه

به این ترتیب، مشاهده کردیم که خدا تغییری نکرده است. او همواره خدایی رحیم بوده، اما در ضمن عادل نیز بوده و به همین جهت افراد یا ملت‌های گناهکار را مجازات می‌کرده است. اگر هم در عهدعتیق شاهد رویدادهایی هستیم که با روح عهدجدید مغایرت دارد، باید به نکات اساسی که ذکر شد، توجه کرد.

اما جای تأسف بسیار است که گاه در موعظه‌ها میان رحمت خدا و عدالت و غضب او تعادل برقرار نمی‌شود. جای تأسف است که برخی از واعظان غربی شعارگونه بر محبت خدا تأکید می‌کنند، شاید به این دلیل که می‌خواهند انجیل را ”ساده“ کنند و پیام آن را قابل قبول و جذاب بسازند.

اما واقعیت غیر از این است. بنده بر اساس محتوای کل کتاب مقدس، بر این عقیده راسخ هستم که خدا در سراسر کتاب مقدس، هم مهربان است و هم در عین حال عادل. او نسبت به نیکوکاران رحیم است و نسبت به ”خودخواهان و منکران حقیقت و شرارت پیشگان“ بسیار سختگیر. کافی است نگاهی به رومیان ۲: ۵-۱۱ بیندازید.

اگر تمام نکاتی را که در این مقاله ذکر شد، کنار هم قرار دهیم و با چنین نگرشی عهدعتیق و عهدجدید را با هم مقایسه کنیم، قطعاً به این نتیجه خواهیم رسید که خدا تغییری نکرده و اراده او چه در عهدعتیق و چه در عهدجدید یکسان است.

پتھان